

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید

۱۷ می ۲۰۱۷

سند رسوائی اتحاد چند انسان بی پرستی!

قسمت پنجم

۲۵- جای تأسف است که آقای "مسعود فارانی"، یکی از سکان داران پورتال "افغان جرمن آنالین" و یکی از یاران نزدیک دیپلوم انجینر آقای "قیس کبیر"، تعلم یافته دانشگاه های معتبر المان، کسی که زمانی از کمبود مقالات علمی در رسانه های افغانی، علی الخصوص در پورتال "افغان جرمن آنالین" شکوه داشت، به جایی که به کتب و مقالات علمی جهان، که تعداد آن به تدریج و نظر به ضرورت میرم زمان در سائر کشور های جهان رو به افزایش است و هر کشوری، به شمول همین ایرانی به زعم "مسعود فارانی" ادنا نویس، به اهمیت آن پی برده ادعا دارند که هفت در صد از کل مقالات علمی "چار یک اول" (ایکیوی) دنیا را در سال نوشته می کنند و مردم را به آموختن علوم و فنون و افکار جدید تشویق می نمایند، ما را به خواندن کتاب های بازار "قصه خوانی" شهر پشاور ترغیب می کنند؛ کتاب هایی که برخی از آن ها از سالیان درازی محکوم به فناء هستند و اگر جنبه تاریخی و ادبی آن ها نمی بود، جز نیاز دکان های عطاری نیاز دیگری را مرفوع نمی کردند! جمله ای زیر از گشتاسبنامه "دقیقی" نقل می شود: "سرو را زردشت از بهشت آورد و بر در آتشگاه کشت و آن را سرو کاشمر خواند و مردم را به پرستش آن دعوت کرد." آیا چنین کتاب هایی لایق دکان عطار و بنیه فروش برای پیچیدن متاع عطاری و بنیه فروشی هستند یا نه؟؟

زمانی جنرال ضیاء الحق اصطلاح عجیبی را برای اولین افغان هایی که بعد از تلاش ناکام برای سقوط جمهوری "داوود خان" به راه انداخته بودند، به پاکستان فرار کرده بودند، و "آی. اس. آی" آن ها برای خراب کاری و برهم زدن ثبات در افغانستان زیر تربیت گرفته بود، به کار برد. این اصطلاح "نیرو های مؤثر مخرب" بود، که در طول زمان با خواندن کتاب های بازار قصه خوانی و تربیت علمای دینی - مذهبی عربی و پاکستانی به کمیت و تنوع آن ها افزوده شد. این نیرو ها هنوز هم در چنگال شوم و خونین اعراب و پاکستانی ها قرار دارند و هر روز ناخن های خون آلود و زهرناک این آدمخواران مخلوق عربستان و انگلیس و امریکا و پاکستان گلوئی مردم آزاده ما را بیشتر از پیش می فشارد تا آن که یا آن ها را به کلی نابود کنند یا در پای خدایان زمینی خود، عربستان سعودی و پاکستان مجبور به سجده بسازند!

ضیاء اشتباه کرده بود. ملتی که استاد و روشنفکرش مردم را به خواندن کتاب های بازار قصه خوانی رهنمائی نماید، اصلاً برای ویرانی آن به "نیروی مؤثر مخرب"، مانند آن پنج هزار افغان خود فروخته ای که در دوران

ریاست جمهوری "داوود خان" به پاکستان پناه برده بودند، ضرورت ندارد؛ و نه به طالب و داعش و القاعده و النصر و... تنها و تنها همین استادان و فرهنگیان روشنفکر(!) و پورتال های حامی آن ها کافی هستند، که ملت افغان را به خاک سیه بنشانند و به ظلمت و تباهی بکشانند و خاک شان را برای ابد اشغال کنند!

۲۶- به تاریخ منطقه و جهان با دیده باز و وجدان بیدار نگاه کنید و ببینید که نقشه منطقه پیش از توسعه طلبی های "احمد شاه بابا" چگونه بود؟ بعد از آن تعیین منطقه و شهر و کشور من و دیگران کنید! اگر تاریخ را از زمانی که قطعه خاک یا سرزمینی از ما شد، و یا از دیگران، بگیریم، نه تنها نقشه سراسر جهان به هم خواهد خورد، که جنگی در سراسر دنیا در خواهد گرفت، که یک وجب زمین هم از آسیب و آتش آن در امان نخواهد ماند! از دائره نفوذ چهار انسان متعصب تنگ نظر بی سواد بی خبر از دنیا، یا معامله گر پول پرست، و یا کم عقلی که خواب نما شده است، بیرون بیایید؛ از جست و خیز بی جای دست بکشید و به دنیای واقعی بر گردید، تا حقیقت مسائل را درک کنید!!

جبران کار های خطای خدایان دروغین تان: "دوست محمد خان، عبدالرحمن خان، یعقوب خان" و خان های دیگر طرف تأیید شما، با همه رسوائی های آن ها؛ فکر نمی کنم که دیگر ممکن باشد. از خواب بیدار شوید و به فکر کلاه تان باشید، که آن را هم در این طوفان های تند و سهمگین و ویران گر از دست ندهید!!!

۲۷- زندگی "ناصر پورپیرار" هم مانند زندگی شما است، آقای "مسعود فارانی"! زمانی عضویت حزب توده ایران را داشت. بعد ها ظاهراً مسلمان شد. یک دوره ای - به طور مثال در مقدمه کتاب "از زبان داریوش" نوشته "هاید ماری ک.خ"، ترجمه دکتر پرویز رجبی - عصر هخامنشی ها را "مبشر راستی و آزادی و برابری و عدالت" می خواند و زمانی هم "پلی بر گذشته" و "دوازده قرن سکوت" را می نویسد و از یک طرف هر چه را که در گذشته در مورد هخامنشی ها و ایران نوشته بود به لجن می کشد و از طرف دیگر به "تقدیس و تحسین اعراب" می پردازد!

شما، همه برادران "فارانی"، با معذرت از آقای "فاروق فارانی"، نیز زمانی به نحوی با چپ و چپ نما های افغانستان رابطه داشتید، قسمی که "پورپیرار" با حزب توده پیوند داشت و حتا پس از انقلاب برای مدتی نشرات و کتاب های حزب توده را منتشر و پخش می کرد. ولی، بعد از آن که حزب توده سرکوب شد، تغییر چهره و تغییر موقف داد و به عرب پرستی روی آورد.

محیط اسلامی و فشار ها (بعضاً انتظارات یا چشمداشت ها) و مجبوری های ناشی از زیستن در چنین محیطی، عامل عمده تغییر در شما و "پورپیرار" و صد ها انسان سست عنصر، ماجراجو و فرصت طلب دیگر می باشد. نه شما با شناخت عمیق و واقعی از دین و عرب و طالب به دین و عرب و طالب رو آورده اید و نه "پورپیرار" با شناخت دیگر گونه از شناخت قبلی خویش از اسلام و عرب به اسلام و عرب! پیوند دادن دین و علم و واقعیت ها با هم کاری است ناشدنی، مگر این که یکی از این سه پدیده تغییر ماهیت بدهد. و... و آن یکی بدون شک دین خواهد بود، زیرا علم و واقعیت هیچ وقت تغییر نمی پذیرند!!

۲۸- "پرنویسی" که در آن بحثی، تحقیقی، انتقادی و یا مسائل علمی و فرهنگی و تاریخی و ادبی و فلسفی و اجتماعی و تاریخی و دینی و انسانی وجود داشته باشد و با نظم و منطق خاصی نوشته شود و حاصل ذوق و اندیشه و احساس باشد و به چگونگی آغاز و انجام و تسلسل نوشته توجه شود، هنر و ظرفیت فکری می خواهد؛ آقای "مسعود فارانی"! چنین کاری، کار هر لگه و لگه و چنل نویسی مثل شما و "هاشمیان" نیست!!

رسانه های نوشتاری و گفتاری و تصویری ما مثل بازار های مکاره شده اند. هر کس با هر صدا و زبان و لهجه و کلام و ادبیاتی که دلش خواست، داد می زند و متاع خود را برای فروش عرضه می کند. منتقدی هم نداریم، یا اگر داریم از ترس بی آبی حرفی و کلامی بر زبان نمی آورد. فرضاً، اگر کسی جرأت کند و دست به نقدی بزند؛ گذشته از این که کسی حاضر نیست به نقد و انتقاد وی گوش بدهد، حرافی ها و اتهام ها و جبهه ها و استهزاء کردن ها و دشنام دادن ها هم شروع می شود - دشنام دادن هائی که در غالب موارد با جواب هائی بالمثل رو به رو می شود. اگر نوشته شما را، همین نوشته اخیر شما را به طور مثال، یک ویراستار ادیب و واقعاً آشنا به زبان و ادبیات و فن نگارش و هنر نویسندگی و تکنیک یا هنر ویراستاری، که نوشته را هم از نظر اغلاط املائی، هم از منظر درستی و نسبت و پیوند معانی لغات و ارتباط جملات و بند ها با هم، هم از دید رسم الخط، هم از جنبه دستوری و ادبی و زبانی و منطقی و محتوایی و ساختاری و فنی ویرایش کند و در کنار آن توضیحات و دلایل لازم را در باب اغلاط و علل ویرایش نوشته شما بیان کند، خواهید دید که چه گندی از قلم و از مقاله شما بر می خیزد!

بدی آشکار در میان تعدادی از ما، اما این است که ما افغان هائی که خود را اهل قلم می دانیم، با تأسف هیچ انتقادی را نمی پذیریم و خود را موجودی میرا از هر عیبی می دانیم.

ما هنوز درک نکرده ایم که نقد را با نقد و به زبان نرم و پر از تفاهم و حوصله جواب بگوئیم - جواب پرسش را بدهیم، نه خود را به کوچه حسن چپ بزنی؛ یا از شاخی به شاخی ببریم و به بدگوئی و تحقیر و توهین نویسنده و... پردازیم. به همین دلیل است که از یک طرف برخی از نویسنده ها مجبور به توضیحات لازم (پرنویسی) می شوند و از طرف دیگر نوشته ها به فحشنامه ها تبدیل می گردند یا تعدادی هم سکوت می ورزند. بزرگ ترین بدبختی ما این است که نه تنها رموز فهم - به اصطلاح عوام "حکاک" - نیستیم، بلکه قادر به درک شیواترین و گویاترین نوشته ها هم نمی باشیم.

سر زوری و تن ندادن به واقعیت های آشکار، بدبختی است بالای همه بدبختی های دیگر ما؛ مادر همه بدبختی های ما! نمونه آن موضوع روشن و واضح پیروی "محمود فارانی" از سبک یا قالب شعری "نیما" است، که شما دیده به دانسته و با آن که خیلی از شعراء و ادبای کشور همین حرف را می زنند، از پذیرفتن آن ابا می ورزید.

۲۹- از آقای "مسعود فارانی" باید پرسید: شما که "احمد شاه مسعود" و "شورای نظار" و "ربانی" و "جمعیت" را متهم به قتل ۶۵۰۰۰ هزار کابلی و ویرانی شهر کابل می دانید (رجوع شود به سطر ۳۲ - ۳۳ صفحه ۲ مقاله "قلمداریکه تبدیل به قمه دار شد" مسعود فارانی) چرا در باره همکاری برادر تان، "محمود فارانی" با این جنایت پیشگان قسی القلب تا کنون هیچ حرفی به زبان نیاورده اید؟

آیا برادر عزیز شما، "محمود فارانی"، که امروز در دفاع از ایشان رگ های گردن تان مانند تناب کالا شوئی می پندند، در همین ایام و روز ها و ماه ها، و سال های بعد از آن جنگ ها و کشتار ها و ویرانی ها و چور و چپاول ها و هتک حرمت ها و...، در خدمت همین جنایت پیشه ها نبود؟!

آیا شورائی نظاری ها و جمعیتی ها، این جنایت پیشه های بی آرم، با ایران، کشوری که اینک شما سایه اش را به تیر و تبر می زنید، رابطه نداشتند؟ از ایران سلاح و پول دریافت نمی کردند؟!

نوشته های تند و انتقادی من (از جمله "در مرگ جانپان وطن فروش ماتم روا نیست"، که به تاریخ ۲۲ سپتمبر ۲۰۱۱، بعد از کشته شدن "ربانی" نوشته شده بود) از "ربانی- مسعود" و دیگران، گواه بر این سخن است که یادآوری از این نکته به دلیل دفاع از "ربانی" و "مسعود" نیست. نفس موضوع مسأله همکاری برادر شما با حزب جمعیت و با شورای نظار، با "ربانی" و "مسعود" و "عبدالله" و "فهم" و "قانونی" و "کاظم کاظمی" و... است، که

همراه با سائر احزاب اسلامی هم در کشت و کشتار های بی شمار دست داشتند، هم در بی ثبات ساختن اوضاع کشور بعد از سقوط "رژیم نجیب" و هم در تداوم جنگ ها تا امروز و کشاندن پای امریکائی ها به افغانستان و... آیا برادر شما در ریختن خون این همه انسان و در زد و بند هائی که "ربانی" و "مسعود" و دار و دسته شان با ایران داشتند، شریک نبود؟؟

یا این موضوع را هم منکر می شوید؟ تشکیل "جمعیت" و "شورای نظار" گذشته از جرائم جنگی و نسل کشی و ویران کردن شهر کابل و مهیا کردن زمینه تداوم جنگ در کشور و حضور فعلی نیرو های بیگانه در کشور، با همدستی دیگر وطن فروشان جنگ افروز جنایت پیشه ای که روابط ننگین با بیگانه های دیگر داشتند، روابط بسیار نزدیکی با رژیم آخوندی ایران داشتند.

از جمله کسانی که به عنوان مشاوران فرهنگی - سیاسی "مسعود" کار می کردند، به تناوب، یکی "صادق زیبا کلام" و دیگری "چنگیز پهلوان" بود. "مسعود" و "ربانی" زمانی با ایران روابط بسیار نزدیک و دوستانه داشتند و مورد حمایت های چند بُعدی این کشور قرار داشتند، که برادر شما به صفت مشاور با ایشان کار می کرد - همچنان آن زمانی که مشاورین پاکستانی "ربانی" و "مسعود" و سائر کارمندان بلند رتبه کشور را برای اداره کشور رهنمود می دادند. چرا شما در این مورد سکوت نموده اید؟ آیا این مسئله اهمیت آن را نداشت، که یک انسان ملی مانند شما (!) حداقل یک بار از آن یاد نموده آن را تقبیح یا محکوم می کردید و خود را برانت می دادید؟

۳۰- همکاری های "محمود فارانی" با جنایتکارانی وطن فروش، مانند "مسعود" و "ربانی" مانند آفتاب روشن است و هر انسانی که کمی به مسائل سیاسی - ملی کشور علاقه مند است، از آن مطلع می باشد. ولی "محمود فارانی"، که به نسبت داشتن رابطه خونی با آدمی کلاه بردار، متلون و سست رایی، مانند شما، مورد انتقاد شما قرار نمی گیرد؛ چون هر دو تربیت یافته مکتب ماکیاولیستی - کسی که به مقتضای وقت و مطابق مفاد خود کار می کند و پایبندی هیچ شرط اخلاقی نیست - هستید؛ تنها با مزدوران ایران، مانند "مسعود" و "ربانی" رابطه نداشت، بلکه با پاکستانی هائی که عامل اساسی تمام بدبختی های دیروز و امروز ما هستند و عامل بدبختی های فردای ما نیز خواهند بود، نیز با زیرکی و شیطنت چرکین و شرم آگین زد و بند های خیانت کارانه داشت. برشی زیر از یک نوشته، که در سایت "کابل اکسپرس" به جواب شما تحریر شده است، سندی است از خیانت های اخوی شما به خاک و مردم:

"اما یک چیزیکه واضح و روشن است محمود فارانی یکی از عناصر کلیدی در استخبارات نظامی پاکستان بوده است. او با بسا از جنرال ها و صاحب منصبان متقاعد پاکستانی خصوصا میرزا اسلام بیگ روابط خیلی نزدیک داشت. او در دوران اقامتش در پاکستان همیشه مانند دیگر رهبران جهادی توسط سازمان استخبارات نظامی پاکستان درجاده های شهر پشاور اسکورت میشد. و به امر و استشاره مقامات ای اس آی سفری بدیار تخارستان نموده و به زیارت شیر دره پنجشیر شرفیاب گردید. اما معلوم نیست که آقای فارانی این حوادث را نیز درج کتاب تاریخ خویش نموده است و یا نه. اگر نموده باشند خدا کند که یکطرفه نباشد که هر بدی و زشتی را به مخالفان خویش و هر نیکی و خوبی را به دوستان خویش نسبت داده باشند. (چه فکر کنم؟؟؟ - سدید.)

آقای محمود فارانی نخستین شاعر فارسی زبان است که برای اولین بار سرود رسمی کشور را به زبان فارسی سرانیده است که همان سرود در دوران حاکمیت مجاهدین بحیث سرود ملی افغانستان شناخته شده بود که بعد از بقدرت رسیدن حامد کرزی پشتونها آنرا نیز تحمل نکرده و به زبان پشتو تبدیلیش کردند:

قلعه اسلام قلب آسیا

جاویدان بادا خاک آریا

این سروده زیبا اثر محمود فارانی است که خودش آنرا به توصیه برهان الدین ربانی سروده است و کامپوز آن نیز از آقای وهاب مددی میباشد که در آن سالها در افغانستان تشریف داشتند. خوب؛ حالا من نمیدانم که آقایان فاروق فارانی و مسعود فارانی که این همه نفرت و انزجاری که از مسعود و ربانی دارند در باره شهکاری های ادبی و سیاسی برادرشان چه نظر دارند؟ آیا متوجه عملکرد برادرشان نیز شده اند و یانه؟

به نظر بنده آقایان مسعود فارانی و فاروق فارانی قبل از آنکه احمد شاه مسعود را بحیث جانی و جنایتکار به معرفی بگیرند از برادر نازنین خویش بپرسند که آیا او هم مانند آنها در مورد احمدشاه مسعود فکر میکنند و یا نه؟ اگر برادر بزرگشان احمدشاه مسعود را بحیث جانی و جنایت پیشه برسمیت نمی شناسند لطفاً در رد نظریات برادر شاعر؛ فیلسوف؛ مورخ و سیاست مدارشان چیزهای بنویسند تا خواننده گان عزیز به صداقت نوشتاری شان باورمند شوند.

درغیر آن تا وقتی که انتقاد و اصلاحات را از خویش شروع نکنند حرفهای شان در مورد زبان و رویداد های چند سال پسین به باد هوا خواهد رفت." - [اغلاط املانی و انشائی نقل قول ویراستاری نشده است]

۳۱- در نوشته بالا از حرف های "مسعود فارانی" در مورد زبان یاد شده است. این تذکر من را به یاد یکی از نوشته های قدیم وی انداخت، که کاملاً با نوشته های امروزش در مورد زبان، به خصوص "دانشگاه و پوهنتون" و امثالهم متفاوت است.

با هم می خوانیم، که این مار هفت سر افسونگر پر عقده شرانداز، با چه سرعتی هر دم رنگ و دنگ بدل می کند؛ بدون این که به روی خود بیاورد:

"در جواب سوال چنین طفلانه باید گفت: که "دانشگاه" و "پوهنتون" هر دو خوشبختانه از خود من و از سرزمین من است من هیچ گونه برتری و کهنتری در بین همچو لغات نمی بینم. و هیچ کس هم این ادعا را نکرده و نمی کند. جز تفرقه افگنان." [اغلاط املانی و انشائی نقل قول ویراستاری نشده است] - بر گرفته از مقاله "دانشگاه خویش و پوهنتون تان"، نوشته "مسعود فارانی"!!

حال به بریده ای از قسمت آخر مقاله "قضاوت یکجانبه، عادلانه نیست!" نظر کنید و آن را با بریده بالا سر بدهید و خود قضاوت کنید، که حرف ما در مورد تلون و رنگ به رنگ شدن وی درست است یا خیر؟ می نویسد:

"یکبار شخص منصفی قدم پیش نهد و بگوید، بیا باید بپذیریم که دیگران بسیار بزرگوارانه زبان ما را در دولت، همچنان در تحصیلات عالی، و پوهنتون ها پذیرفتند ولی ما چند لغت مثل پوهنتون را چون مابین یا مواد منفلقه زیر

پای خود احساس می کنیم. آیا برای ما شرم نیست؟" [اغلاط املانی و انشائی نقل قول ویراستاری نشده است]

چه فکر می کنید؟ این دو نظر نمی تواند از یک فرد باشد؟! چرا؟! هر دو نظر متعلق به آقای "مسعود فارانی" است! "مسعود فارانی" که در یک جا کلمه "دانشگاه" را از خود و از سرزمین خود می داند و آن را نه برتر و نه کهنتر از پوهنتون می خواند و در جای دیگر آن را "مرگزا" و "نفاق زا" معرفی می کند و به ما می گوید که ممنون و مدیون ما باشید که با بزرگواری زبان شما را در دولت و در پوهنتون پذیرفتیم؛ درحالی که پذیرفته شدن این زبان در دولت و دیوان و مراکز تعلیمی و تحصیلی کشور به دلیل قوت و گستردگی آن بود؛ نه به دلیل بزرگواری کسانی که در هیچ جای دیگر از خود بزرگواری نشان نداده اند! اگر چنین نمی بود و زبان دری از قوت و گستردگی و زیبایی و شیرینی و ملاحظت و لطافت و جذبه برخوردار نمی بود، هر یک از شاهان پشتو زبان کشور، که از دو صد و هفتاد سال در این کشور حکومت نموده اند، به این زبان شعر نمی گفتند و صحبت نمی کردند و کتاب نمی نوشتند

یا کاتبان دری زبان را برای نوشتن سرگذشت های شان به کار نمی گماشتند و... و شاهان دیگر از ترکیه تا هند و... این زبان را حرمت نمی گذاشتند و مغولان آن را زبان رسمی هند نمی ساختند!

به نوشته استاد تان، که همین چند روز قبل خود اعتراف کرد، مراجعه کنید و بخوانید که زبان پشتو، به گفته وی تا دوران "سیدجمال الدین" زبان مکتوب نبوده است.

در رابطه کلمات دانشگاه و پوهنتون من بحث هائی داشته ام که در مقالات متعددی ارائه شده است. کسانی که خواسته باشند نظرات من را در این رابطه بدانند، می توانند به این مقالات مراجعه نمایند.

۳۲. به جواب آخرین هذیان های آقای "مسعود فارانی"، که در مقاله "در مورد نوشته های جناب آخر صاحب به جواب هاشم" به کار رفته است؛ فقط یک سند را ارائه می کنم و از این اعجوبه زمان می پرسم که ادامه بحث من با جناب "محمد انور آخر" چگونه ممکن است، اگر "افغان جرمن آنلاین" جواب های من را در جایی نشر نکند که نوشته ها عنوانی من نشر می شوند؟

من بخش اول و دوم جواب نوشته شما را به "افغان جرمن آنلاین" ارسال نمودم، ولی آن ها، شاید به مشوره شما، آن را نشر نکردند. دلیل آن ها احتمالاً این است، که در آن نوشته کلمات منافی با عفت کلام و قلم نوشته شده است. اگر دلیل نشر نشدن آن دو بخش همین باشد، من از متصدیان "افغان جرمن آنلاین" - همینطور خوانندگان منصف و بی طرف - می خواهم که یکبار به نوشته شما نگاه کنند و ببینند که در نوشته من چه بوده است، که در نوشته شما نبوده؟؟؟

به همین دلیل من از آقای "آخر" خواهش کردم، با همه ملحوظات دیگری که وجود دارد و به دلیل همین ملحوظات نمی خواستم بحث را با ایشان ادامه بدهم، که اگر خواسته باشند در هر صورتی با من بحث کنند، نوشته های شان را به جایی روان کنند، که تحت هیچ نام و عنوانی و به هیچ بهانه ای سانسور نمی شوند و از نشر باز نمی مانند! سانسور، برخورد سلیقه ئی و پارتی بازی های "افغان جرمن آنلاین" امر جدیدی نیست، آقای "مسعود فارانی"! این پورتال برای این که نویسندگان خویشت را مورد حمایت قرار دهد، نوشته های را که ماهیت و چهره و افکار همکاران سست رأی و چرند نویس شان را افشاء می کنند، نشر نمی کنند. به امیل زیر که از آدرس من به آدرس افغان جرمن فرستاده شده است، به طور نمونه و مثال، توجه کنید:

Von: hashem sadeed <hashemsadeed@gmail.com> An: Afghan German Online
<maqalat@afghan-german.de>

Datum: 3. Mai 2017 um 13:38 Betreff: art.

در ایمیل فوق و ایمیل دیگری، من بخش اول و دوم "سند رسوائی چند انسان بی پرستی" را به پورتال "افغان جرمن آنلاین" ارسال نموده بودم. استنکاف "افغان جرمن آنلاین" از نشر بخش های ارسالی مقاله مزبور به ایشان خود سند دیگری است از رسوائی شما، آقای "مسعود فارانی" و پارتی بازی و خویشت خوری های "افغان جرمن آنلاین"!!

۳۳. کلام آخر به عنوان حسن ختام: از نقد بالا یاد بگیرید و در نوشته های تان هر نکته ای را که به شما راجع شده است و قابل توضیح یا پاسخ می باشد، با تشریحات غیر منتزع توضیح کنید و جواب بگوئید؛ تا مردم هم بفهمند که شما براستی چند کله را کلاه هستید! خود مرد میدان نبرد شوید و بیشتر از این در پشت نام دیگران سنگر نگیرید و دیگران را با نوشته های متملقانه تان با من رو به رو نسازید!!

من اگر به جواب کسی چیزی نمی نویسم، ملاحظات و سخنانی وجود دارد. در غیر آن به قدر ریگ های صحرا
های جهان سخن برای گفتن پیرامون هر مسأله وجود دارد، آقای "مسعود فارانی"!!!

۲۰۱۷/۰۵/۱۶